در تاريخ ۲۱ آبان ۱۳۸۶
كتاب البيع

جلسه 15

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسي فرمايش محقق نائيني(قده)

عرض كرديم كه محقق نائينی(**اعلی الله مقامه الشريف**) قائلند كه با «الفاظ كنائي» عقد واقع نمی‌شود و نمي توان در عقود از الفاظ كنائي استفاده كرد. اجمالاً كلام ايشان را بيان كرديم. اكنون نيز تلخيصی از كلام ايشان ذكر كنيم تا ببينيم آيا اين فرمايش ايشان وارد است يا وارد نيست؟ كلام ايشان را در سه مطلب خلاصه می‌كنيم.

(تذكر اين نكته لازم است كه؛ يكی از راه‌های تحقيق اين است كه بايد ديد در مجموع يك كلام، چند مطلب وجود دارد؟ مثلاً گاهی اوقات محقّق نائيني(قده) يك تحقيق را در يك، دو يا سه صفحه ارايه كرده‌اند، ابتدا بايد آن را تلخيص كنيم. يكي از روشهاي محقق خوئي(رض) در كتاب محاضرات همين است كه كلام را نقل می‌كنند، بعد ملخّص آن كلام را در چند امر دسته بندی كرده، سپس به تأييد يا اشكال آن كلام مي پردازند.)

مطلب اول: ايشان فرمودند بين «اخباريات» و «ايجاديات» اين فرق وجود دارد كه؛ «انشائيات» و «ايجاديات» فقط به سبب آلت خاص و الفاظ مخصوص (و همان عناوينی كه مصداقی برای آن انشاء هستند) ايجاد مي شوند. اما در «اخباريات» اينطور نيست، در اخباريات؛ «**اظهار ما فی الضمير**» است، **بأیّ طريقٍ و بأیّ لفظٍ كان**.

نتيجه اي كه بر اين مطلب مترتّب مي شود اين است كه در «انشائيات»، ايجاد ملزوم، ايجاد لازم نيست، يا ايجاد لازم، ايجاد ملزوم نيست. بعبارة أخري؛ «ذكر لازم و اراده ملزوم يا ذكر ملزوم و اراده لازم»، در اخباريات جايز است، اما در «ايجاديات» و «انشائيات» از آنجا كه هر انشاء و ايجادی حالت خاص می‌خواهد، نمی توان با ايجاد ملزوم، لازم را ايجاد كرد، مثلاً در باب بيع، اگر گفتيد «**نقلت هذا المبيع اليک**»، كه از كلمه «نقل»، بالكنايه بيع را اراده كنيد، بيع ايجاد نشده است. ايجاد ملزوم، ايجاد لازم نيست.

نقد مطلب اول: به نظر ما اين بيان، تمام نيست. اشكال اين بيان اين است كه؛ اين مطلب، عين محل نزاع است. نزاع اين است كه آيا مي توان با «الفاظ كنائی» عقد را منعقد كرد يا نه؟ شما ادعا می‌كنيد كه در «انشائيات»، ايجاد ملزوم، ايجاد لازم نيست. آنهايی كه می‌گويند در انشاء، «الفاظ كنائي» كافی است، می‌گويند ايجاد ملزوم، ايجاد لازم است. اين عين دعوا و محل نزاع است.

مطلب دوم: ايشان فرموده اند كه در «اخباريات»، دعاوی و اغراض تأثير دارد. ممكن است يك خبر را به داعی ناراحت كردن

دیگری، یا خوشحال کردن او، یا اغراء به جهل، و یا ... بیان کند. اما در «انشائیات» و «ایجادیات»، اغراض دخالت ندارد. شما می‌گویید «**نقلت**»، امّا غرض شما «بیع» است، این فایده ندارد. باید دید آیا با خود این لفظ، حقیقت بیع ایجاد می‌شود یا نه؟ غرض شما هرچه که باشد، فرموده اند: در انشائیات «**لا عبرة بالدواعی و الاغراض**» ، بخلاف اخباریات.

نقد مطلب دوم: به نظر ما این مطلب هم محل اشکال است. زیرا به یك معنا می‌توان گفت که اغراض و دواعی، نه در اخباریات دخالت دارد و نه در انشائیات، و به یك معنا می‌توان گفت در هردو دخالت دارد. اشکال این است که تفکیك بین این دو درست نیست. توضیح اشکال این است که اگر در اخباریات گفتید «زید آمد»، اما غرض شما از «آمدن»، معنای دیگری باشد، چه تأثیری دارد؟ مخاطب فکر می‌کند شما که می‌گویید «زید آمد»، یعنی «آمد اینجا»، و شما هر غرضی که داشته باشید، در الفاظ و معانی آنها تأثیری ندارد.

در انشاء نیز همینطور است؛ مثلاً اگر بگویید «**بعتك**» و مشتری هم بگوید «**قبلت**»، بعد از مدتی بگویید مقصود من از «بیع»، «هبه» بوده، کسي نمي پذیرد و مي گویند لفظی که آوردی «بیع» بود. بنابر این، الفاظ دارای معانی خودشان هستند، چه در اخباریات و چه در انشائیات، و اغراض و دواعی دخالتي در معنا ندارد. مثلاً گاهي خبری را به کسی می‌گویید که خوشحال شود، اما او ناراحت می‌شود، اینجا می‌شود شما را مذمت کرد که چرا این را گفتید! پس این تفکیك بین «انشائیات» و «اخباریات» درست نیست.

مطلب سوم: محقق نائینی(قده) می‌فرماید: معنای مراد در «انشائیات»، باید مُنشأ بالاصالة باشد، اما اگر معنایی است که ثانیاً و بالعرض مُنشَأ است، که لفظی را گفتیم، معنای دیگري بعنوان منشأ است، اما آن معنای مقصود، مُنشأ ثانی و بالعرض است، فایده‌ای ندارد. در «انشائیات» آنچه که مقصود و منشأ است، باید اصالت داشته باشد و نباید تبعی باشد. در نتیجه اگر در باب بیع، با گفتن لازم، ملزوم را اراده کنیم، اینجا «بیع» که عبارت از مُنشأ است، منشأ بالاصالة نیست و اشکال دارد. و این را هم اضافه می‌کنند که اگر شما لازم را بگویید و ملزوم را اراده کنید، این یك ایجاد ضعیف و یك مصداق ضعیفی است، و مصادیق ضعیف، مشمول عمومات و اطلاقات نیست.

نقد مطلب سوم: برای رد این مطلب سوم، چند نکته را بیان مي کنیم. یکي؛ مطلبی است که امام(رض) فرموده اند که اصلاً در باب کنایه، آن معنای کنایی اصالت دارد. در باب کنایه لفظ را در همان معنای خودش استعمال می‌کنیم، اما آن معنای خودش مقصود بالذات نیست، آنچه مقصود بالذات است آن معنای کنایی است. مثلاً وقتی می‌گویند «**زید کثیر الرماد**» (خاکستر خانه زید زیاد است)، مقصود بالاصالة؛ معنای کنایی است. می‌خواهید بگویید زید، جود و سخاوت دارد. لفظ در معنای لغوی خودش استعمال می‌شود، اما معنای لغوی، مقصود بالاصالة نیست، بلکه مقصودبالاصالة، همان معنای کنایی است.

شاهد بر این معنا این است که «معیار در صدق و کذب این خبر چیست؟» صدق این خبر به جواد بودن زید است. اگر خانه زید مملوّ از خاکستر هم باشد ولي جود نداشته باشد، خبر کاذب است. صدق و کذب را با معنای مکني عنه تطبیق می‌کنند نه با معنای مستعمل فیه. پس نتیجه این است که در الفاظ کنایي، آن معنای کنایی، مقصود بالاصالة است.

اکنون در جواب مرحوم نائینی(ره) عرض مي کنیم؛ اگر مُنشأ اولی و ظاهری یك چیزی باشد، اما مُنشأ واقعی، آن معنای کنایی است، این اشکالی ندارد. مرحوم آقای خوئی(قده) نیز می‌فرمایند؛ در تمام کنایات، جایی که با گفتن لازم، ملزوم را اراده می‌کنید (لفظ در معنای لازم استعمال شده و معنای ملزوم اراده شده است)، نسبت به معنای لازم مي گوییم اراده استعمالیه وجود دارد، نسبت به معنای ملزوم چه اراده‌ای است؟ اراده جدّي است. در کنایات، آن معنای کنایی، متعلق اراده جدي است. جایی که ملزوم را می‌گویید و لازم را اراده می‌کنید، اراده استعمالی نسبت به ملزوم و اراده جدی نسبت به لازم است، و آنچه که ملاك است، همین اراده جدیه است.

عدم خروج مصاديق ضعيف از تحت عمومات

و اما آنچه كه ايشان در ذيل اين بيان فرموده كه؛ مصاديق ضعيفه از تحت عمومات و اطلاقات خارج است، مثلاً شارع فرموده «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» ، شما اگر لازم را بگوييد ولي نقل ملزوم را اراده كنيد، يك بيع ضعيف است، و اين مصداق ضعيف از تحت «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» خارج است. به تعبير ديگر؛ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» از اين مصاديق انصراف دارد. جواب اين كلام اين است كه؛ براي انصراف چه وجهي وجود دارد؟ فرض كنيد مولا گفت «**جئني بانسان**» ، اگر در ميان انسانها، يك انسان ضعيف و مريض را كه در حال موت هم هست بياوريم، امر مولا را اطاعت كرده ايم ولو اين مصداق، مصداق ضعيفي است. اگر منشأ انصراف، كثرت الاستعمال باشد، براى ما قابل قبول است، اما اگر بخاطر همين ضعف وجودى ادعاي انصراف كنيد، صحيح نيست.

تذكر يک نكته مهم

يك مورد جالبى را عرض كنم كه در موارد ديگر هم مفيد است. در ذيل آيه شريفه «**تِلكَ الدّارُ الأخِرَةُ نَجعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدونَ عُلُوًّا فِي الاَرضِ ولا فَسادًا والعاقِبَةُ لِلمُتَّقين**»، روايتى از امير المؤمنين(ع) وارد شده است. مفاد آيه شريفه اين است كه «ثواب‌هاى اخروى براى كسانى است كه در زمين اراده علوّ و فساد نكنند، اگر كسى اراده‌ى برترى نسبت به ديگرى كرد اين استحقاق ثواب هاي أخروي را ندارد». روايت اميرالمؤمنين(ع) اين است؛ «**إن الرجل ليعجبه أن يكون شراك نعله أجود من شراك نعل صاحبه فيدخل تحتها**»؛ اگر كسي از اينكه بند كفش او از بند كفش رفيقش بهتر است خوشحال شود، همين كه مقدارى خودش را از او برتر بداند، اين آدم هم در اين آيه داخل مى‌شود.

اگر اين آيه را به علماء مي دادند، علماء مى‌گفتند سر كشى از مصاديق خيلى روشن علوّ است، يك مصداق بارز آن نيز «**اِنَّ فِرعَونَ عَلا فِي الاَرضِ**» است، مصداق‌هاى ديگري هم دارد. اما اگر از آنها سؤال مى‌كرديم كه اينكه كسي بگويد «لباسم از او بهتر است» و خودش را به همين اندازه برتر از ديگري بداند، چه مي گفتند؟ در اجزاء و لباسهاى انسان، شايد كمترين چيز، بند كفش است، به همين اندازه كه بگويد «بند كفش من بهتر است»، امير المؤمنين(ع) مى‌فرمايند «**فيدخل تحته**».

از مواردي كه ائمه(عليهم السّلام) به اطلاق تمسك كرده اند، همين مورد است، كه واقعاً تكان دهنده است –در بعضى روايات دارد كه امام صادق(ع) اين آيه را خواندند «**و جعل يبكى**»، شروع به گريه كردند. در اين آيه خيلى مطلب نهفته است، كه اگر توفيقى باشد بعداً بعضى نكاتش را عرض مي كنم–. حالا شاهد اين است كه اگر چيزى مصداق شد، و لو ضعيف هم باشد، عموم و اطلاق شامل آن مى‌شود، و بهترين نمونه و مثالش همين است. لذا اين كه بگوييم در جايى كه وجود ضعيف است، داخل در تحت اطلاقات و عمومات نيست، اين حرف درستى نيست.

اين اشكالاتى كه بر كلام مرحوم نائينى(قده) است.

اينجا كلامى مرحوم آخوند خراسانى(رض) دارند، كه ايشان هم يك دليلى آورده اند كه اين دليل را بايد بيان كنيم. كلامى را هم مرحوم فخرالمحققين(ره) دارند 5، آن را هم بايد ذكر كنيم. كساني كه قصد دارند تحقيقى تر كار كنند، به كتاب جواهر الكلام 6 نيز مراجعه كنند.

تأكيد مي كنم كه با كتاب «جواهر الكلام» مأنوس باشيد، كه در هر سطر آن نكات مهمى وجود دارد.

1-مصباح الفقاهة، ج3، ص: 17

2-قصص: 833-تفسير جوامع الجامع، ج3، ص: 2344-حاشية المكاسب، ص: 275-

إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد
6-جواهر الكلام، جلد 22، از صفحه 246 تا 249

و صل الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.